



نقد اقتصاد سیاسی نقد بتواریگی نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

مسیر گرامشی: از «شخم‌زن» به «کود» تاریخ

فرانک روزن‌گارتن

ترجمه‌ی: حسن مرتضوی



مهر ۱۴۰۳

در این مقاله می‌خواهم به دگرگونی‌های اندیشه‌ی گرامشی در زمینه‌ی نقشی که در مبارزه‌ی انقلابی داشت بپردازم. گرامشی پس از سه سال فعالیت در مقام نماینده‌ی ایتالیایی بین‌الملل کمونیستی در مسکو و وین، نماینده‌ی مجلس ایتالیا و دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، زندانی سیاسی شد و تحت تأثیر آن «فرسایش خردکننده»ی زندگی در زندان قرار گرفت که آشکارا به تأثیرات ویران‌گرش اذعان می‌کرد. [۱] مسلماً چیزی در او در زندان تغییر کرده بود: اما تا جایی که از ما برمی‌آید باید مشخص و تعیین کنیم که این تغییر دقیقاً چه بود و چگونه بر فهم او از انگاره‌ی اراده‌ی سیاسی و رابطه‌ی آن با مبارزه برای یک نظم سوسیالیستی جدید تأثیر گذاشت.

در عنوان این مقاله به قطعه‌ای از **دفترهای زندان** اشاره کرده‌ام که در آن گرامشی از استعاره‌های شخم‌زن و کود استفاده می‌کند تا «تغییر تدریجی» شخصیتش را در زندان مجسم کند. [۲] ارتباط این قطعه با وضعیت روحی گرامشی در زندان روشن به نظر می‌رسد: او اینک به‌جای این که «شخم‌زن» تاریخ باشد، نقشی که پیش از زندانی شدنش ایفا می‌کرد، عامل «کوددهی» بود، وظیفه‌ای که می‌گوید به‌لحاظ «فلسفی» با آن سازگار شده است. شایسته است این قطعه را به‌طور کامل نقل کنیم. گرامشی لابد با اشاره به رفقای کمونیست خود با ضمیر «آن‌ها»، نظرش را با این واژه‌ها ابراز می‌کند:

«یک گفت‌وگو. چیزی اساساً تغییر کرده. واضح است. چه چیزی تغییر کرده؟ قبلاً همه‌ی آن‌ها می‌خواستند شخم‌زنان تاریخ باشند، نقش‌های فعالی ایفا کنند، هر یک از آن‌ها می‌خواست نقش فعالی ایفا کند. هیچ کس نمی‌خواست «کود» تاریخ باشد. اما آیا می‌شود زمین را شخم زد بدون این که اول به آن کود داد؟ پس شخم‌زن و «کود» هر دو لازمند. روی کاغذ همه این نظر را تصدیق می‌کردند. اما در عمل؟ «کود دادن» برای «کود دادن» به واقع [برای بسیاری از ما] به معنای عقب‌نشینی، بازگشت به تاریکی و وادی نامشخص بود. بله چیزی تغییر کرده، چرا که افرادی هستند که خودشان را «به‌لحاظ فلسفی» با کود بودن وفق داده‌اند و می‌دانند باید کود باشند و خودشان را با آن وفق دهند. به قول معروف ماجرا مثل مسئله‌ی انسان مشرف به مرگ است. اما تفاوت بزرگی است، چرا که در لحظه‌ی مرگ ما با عمل تعیین‌کننده‌ای مواجه می‌شویم که فقط لحظه‌ای طول می‌کشد؛ در حالی که در مورد کود، مسئله درازمدت است و هر لحظه دوباره مطرح می‌شود. همان‌طور که می‌گویند تو فقط یک بار زندگی می‌کنی، شخصیت تو جای‌گزین‌ناپذیر است. ناگهان با انتخابی مواجه نمی‌شوی که مجبور باشی فوراً روی آن قمار کنی، انتخابی که باید در یک لحظه جای‌گزین‌ها را ارزیابی کنی و نتوانی تصمیم‌گیری خود را به تعویق بیندازی. این‌جا تعویق هر لحظه رخ می‌دهد و تصمیمت باید پیوسته تکرار شود. به همین دلیل است که می‌گوییم چیزی تغییر کرده. اصلاً بحث بر سر این نیست که یک روز مثل شیر زندگی کنیم یا صد روز مثل گوسفند. ما حتی یک دقیقه هم مثل شیر زندگی نمی‌کنیم، درست برعکس: سال‌های سال کم‌تر از یک گوسفند

زندگی می‌کنیم و می‌دانیم که باید این‌طور زندگی کنیم. تصویر پرومته که به جای این‌که عقاب به او حمله کند، انگل‌ها می‌بلعندش. یهودیان می‌توانستند ایوب را تصور کنند؛ اما فقط یونانیان توانستند پرومته را به تصور درآورند؛ اما یهودیان واقع‌بین‌تر و بی‌رحم‌تر بودند و قهرمان خود را با ویژگی‌های بیش‌تری تجسم کردند.» [۳]

به دشواری می‌توان استعاره‌ی مناسب‌تر از این قطعه یافت که گرامشی در این «یادداشت خودزندگی‌نامه‌ای» در توصیف وضعیت روحی‌اش و نقشی به کار برد که در جریان ده سال زندانی‌اش ایفا کرده بود. گرامشی در این قطعه اظهار می‌کند که «هیچ کس نمی‌خواست کود تاریخ باشد. اما آیا می‌شود زمین را شخم زد بدون این‌که اول به آن کود داد؟» در این‌جا با فرمول‌بندی‌ای مواجهیم که یادآور نظریه‌ی «جنگ موضعی» و «هژمونی» گرامشی هستیم که از حدود ۱۹۳۰ او آن را وظیفه‌ای درازدامن و دشواری می‌دید که باید پیش از پیروزی سوسیالیسم انجام شود، و نه پس از آن.

گرامشی در زندان دو راه پیدا کرد تا خود را به‌عنوان یک عامل «کوددهنده»ی انقلاب سوسیالیستی مطرح کند. یکی از این راه‌ها، از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۵، نوشتن دفترهای یادداشت بی‌نهایت غنی و نظری‌ای بود که در سلول خود نگه داشت و بعدها پس از جنگ جهانی دوم به **دفترهای زندان** معروف شدند. راه دیگر گفت‌وگوهای زنده و البته کوتاه‌مدتی بود که او با برخی از هم‌زمان کمونیست زندانی‌اش داشت. آئورلیو دل گوبو به یاد می‌آورد که وقتی گرامشی درباره‌ی نظریه‌ی مارکسیستی سخن می‌گفت، «همه به او گوش می‌دادند و هیچ‌کس سخنش را قطع نمی‌کرد.» [۴] و جیرولامو لی کائوسی بیان می‌کند که «گفت‌وگو با گرامشی منبع بی‌پایان غنای فکری و ایدئولوژیک بود.» [۵] آلفونسو لئونتی، به‌عنوان فردی سازمان‌دهنده و مردی اهل عمل، به یاد می‌آورد که «از گرامشی یاد می‌گرفتم که چگونه خود را بی‌مهابا وارد مبارزه کنیم، جهان را تغییر دهیم و سرمایه‌داری را به خاک بسپاریم.» [۶] این شهادت‌ها به اندازه‌ی کافی نشان می‌دهند که گرامشی دست‌کم در دو یا سه سال نخست زندان، تا زمانی که دیدگاه‌هایش درباره‌ی انقلاب سوسیالیستی به‌عنوان یک پروژه‌ی درازمدت سیاسی باعث جدایی‌اش از رفقاییش شد، توانست راه‌هایی را برای دخالت نظری در مبارزه‌ی سیاسی بیابد. اما از ۱۹۳۰ چیزی در نگرش او نسبت به دنیای بیرون و نسبت به خودش، به‌عنوان فردی که مجبور بود افکارش را با قلمروی جدیدی از وجود تطبیق دهد، شروع به تغییر کرد. برای درک ماهیت این تغییر، بازبینی فعالیت‌های گرامشی در طول سه سالی که او واقعاً یک «شخم‌زن» تاریخ بود، مفید خواهد بود.

گرامشی در مقام رهبر حزب کمونیست ایتالیا (۱۹۲۶-۱۹۲۴)

گرامشی در ۱۴ اوت ۱۹۲۴ در مقام دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا انتخاب شد، مسئولیتی که او با تعهدی خستگی‌ناپذیر به دوش گرفت. او فردی پرنرزی، قادر به توضیح ایده‌های انتزاعی برای رفقایش، و به‌ویژه از نظر سیاسی و اخلاقی متعهد به مبارزه برای سوسیالیسم بود و در دوره‌ای سه ساله پیش از دستگیری با شور و شوق بی‌نظیری زندگی کرد.

حتی در میان ناامیدی گسترده‌ای که میان گروه‌های ضدفاشیستی در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۲۰ وجود داشت، گرامشی هرگز به کارایی پراکسیس کمونیستی در مواجهه با چالش فاشیستی شک نکرد. اگرچه او با «بدبینی عقل خود» مهار شده بود، اما «خوش‌بینی اراده [ی سیاسی] او» هرگز پس از پذیرش مسئولیت‌های رهبری در حزب کمونیست ایتالیا کاهش نیافت. این خوش‌بینی مثلاً در خاطرات یک جوان مبارز ضدفاشیست آن زمان، رناتو چیگارینی، که در ۱۹۲۴ هنوز در انتخاب‌های سیاسی خود مردد بود، بازتاب یافت. او از ملاقاتش با گرامشی به یاد می‌آورد:

«سال ۱۹۲۴ در واقع لحظه‌ی شکست طبقه‌ی کارگر ایتالیا بود، اتاق‌های کار به آتش کشیده می‌شدند، اتحادیه‌ها نابود می‌شدند. من مخالف کسانی بودم که پیروز شده بودند و خوش‌بین نبودم، بلکه بیش‌تر از گرامشی بدبین بودم؛ فکر می‌کردم که مبارزه درازمدت و دشوار خواهد بود. گرامشی قانعم کرد و به من گفت: "به خاطر تمام خطرات و قربانی‌هایی که با آن مواجه شده‌ای، اگر هنوز هم می‌خواهی در آن مسیر حرکت کنی، رنج و زحمتش می‌ارزد؛ اما در حزب کمونیست می‌توانی جایی را بیابی که بهتر مبارزه کنی، مؤثرتر، و با یقین بیش‌تری از آینده."» [۷]

قطعاً نباید بر اساس این خاطره و سایر ماجراهای مشابه نتیجه‌گیری کرد که گرامشی در این سال‌ها دچار تردید و نگرانی درباره‌ی آینده نشده بود. اما هر کسی که نوشته‌های گرامشی را در سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ بخواند، تحت تأثیر لحن سرشار از اعتمادبه‌نفس او قرار خواهد گرفت و به امیدش — گیرم نه حتی به «یقین از آینده» — به امکان سازمان‌دهی اپوزیسیونی به رهبری کمونیست‌ها برای نه تنها سرنگونی دولت فاشیستی بلکه به دست آوردن هژمونی مؤثر بر سایر نیروهای سیاسی فعال آن زمان در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ پی خواهد برد. در همین بستر بود که مفهوم اراده‌ی سیاسی گرامشی از نوعی اراده‌باوری تکانشی و عمومی — مشخصه‌ی گرامشی در مقام سوسیالیستی جوان در تورینو در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن [۸] — به یک عقیده‌ی کاملاً سنجیده و بررسی‌شده دگرگون شد. این عقیده علاوه بر این بر این باور گرامشی مبتنی بود که از حمایت کامل بین‌الملل سوم برخوردار است، که برخی از چهره‌های

برجسته‌ی آن را در جریان اقامت یک سال و نیمه‌اش در اتحاد شوروی از مه ۱۹۲۲ تا نوامبر ۱۹۲۳ شناخته بود.

گرامشی در این سه سال از بحران‌های تنهایی، دل‌سردی و نگرانی در رنج برد، اما این بحران‌ها را پشت سر گذاشت و آن‌ها را در درکی از مبارزه گنجانده که باور داشت می‌تواند ضربه‌ای کشنده به قلب هیولای فاشیستی وارد کند، به شرطی — و این شرط اساسی هر موضع سیاسی بود که گرامشی در مقام رهبر و سپس رأس حزبش اتخاذ کرد — که اراده‌ی جمعی برای ضربه زدن به صورتی منسجم و قاطع وجود داشته باشد. او می‌گفت که مقاومت منفعلانه باید به اراده‌ای فعال بدل شود، واکاوی نقص‌های ساختاری فاشیسم باید به ابزاری برای تضعیف و سرنگونی رژیم در بنیان‌هایش بدل شود.

نوشته‌های ضدفاشیستی گرامشی در خلال این سه سال با لحنی به شدت قاطع مشخص می‌شوند. آن‌ها حسی از اعتمادبه‌نفس را القا می‌کنند که نشان می‌دهد دولت فاشیستی می‌تواند از طریق اقدامات هماهنگ یک اپوزیسیون سیاسی متحد به رهبری حزب کمونیست سرنگون شود. گرامشی در ۱۹۲۲ به خط لنینیستی- تروتسکیستی جبهه‌ی واحد علیه ارتجاع فاشیستی و سرمایه‌داری پیوسته بود. این حس هم‌بستگی بین‌المللی به او اجازه داد شماری مواضع سرسختانه اتخاذ کند: درخواست او برای اعتصاب عمومی در روزهای پس از ترور ماتئوتی [۸-۱] در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۴، که سپس خواسته‌های دیگری را به آن اضافه کرد: انحلال میلشای فاشیستی، استعفای دولت فاشیستی، تأسیس یک رهبری سیاسی جدید برای کشور. کامیلا راورا، رهبر کمونیست ایتالیایی، یادآور می‌شود که پس از ترور ماتئوتی، گرامشی «معتقد بود... که یک جنبش مردمی که مسئولیت حل و فصل مسئله را بر عهده بگیرد و اهدافی دقیق و قابل تحقق داشته باشد، واقعاً می‌توانست ایتالیا را از شر رژیمی نجات دهد که عملاً مورد نفرت بسیاری از مردم بود.» [۹]

گرامشی در سه سال پیش از زندانی شدنش^۱ تعهد انقلابی نابی داشت که می‌خواست آن را با پراکسیسی تلفیق کند که به شدت منضبط بود و از لحاظ ایدئولوژیکی منسجم و یکپارچه. در مکاتباتش از وین که در ۱۹۲۳ و اوایل ۱۹۲۴ در آنجا مستقر بود، بر «نیاز به یک خط تاکتیکی که در کوتاه‌ترین زمان ممکن به یک گروه‌بندی ارگانیک از عناصر انقلابی پیرامون حزب کمونیست منجر شود» تأکید داشت. [۱۰]

او در ۱۰ ژانویه ۱۹۲۴، بار دیگر از وین، اظهار داشت که «وضعیت فعلی از نظر موفقیت انقلاب بهتر از سال‌های ۱۹۱۹-۱۹۲۰ است.» [۱۱] در نخستین ماه‌های سال ۱۹۲۴ گفت که حزب دیگر نمی‌تواند تحمل کند که حالت انفعال و کناره‌گیری باعث «زایش گروه‌های سیاسی شود که گرایش دارند از ایدئولوژی انقلابی جدا شوند و آن را تضعیف کنند.» همراه با واژه‌ی «انقلاب»، واژه‌های «اراده» و «هژمونی» نیز

در نوشته‌هایش در این دوره ظاهر می‌شوند؛ واژه‌هایی که بعدها در **دفترهای زندان** به مفاهیم اساسی او بدل می‌شوند، اما با این تفاوت که از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، گرامشی آن‌ها را به‌عنوان واژه‌هایی برای یک مبارزه که نتیجه‌اش در کوتاه‌مدت مشخص می‌شود، به کار می‌برد. حتی با اذعان به کاستی‌های کیفی و کمی حزبش، چشم‌انداز زمانی گرامشی که بر اساس آن مبارزه‌ی سیاسی قبل از زندان را ارزیابی می‌کرد، بر چند سال، یا حتی دهه‌ها استوار بود، نه یک دوره‌ی تاریخی کامل. در نامه‌ای که در ۹ فوریه ۱۹۲۴ از وین برای رفقاییش در رم ارسال کرد، این‌گونه می‌نویسد:

«باور عمومی این است که از سرگیری مبارزه‌ی پرولتاریا می‌تواند و باید فقط به نفع حزب ما باشد. با این حال، من معتقدم که در چنین حالتی حزب ما همچنان در اقلیت خواهد بود، اکثریت طبقه‌ی کارگر با رفرمیست‌ها همراهی خواهد کرد و بورژوازی لیبرال دموکراتیک همچنان حرف‌های زیادی برای گفتن خواهد داشت. شک ندارم که وضعیت از نظر انقلابی فعال است و بنابراین در یک بازه‌ی زمانی محدود، حزب ما اکثریت را با خود خواهد داشت؛ اما اگرچه ممکن است این دوره از نظر زمانی طولانی نباشد، مطمئناً از نظر مراحل پیاپی بسیار فشرده خواهد بود، مراحلی که ما باید با دقت معینی پیش‌بینی کنیم تا بتوانیم مانور دهیم و به دام اشتباهاتی نیفتیم که تجربه‌های پرولتاریا را طولانی کنند.» [۱۲]

به نظر گرامشی، یکی از وظایف حزب کمونیست ایتالیا همانا جذب «اکثریت غالب پرولتاریای میلان» بود که بدون آن حزب نمی‌توانست انقلاب را در تمام ایتالیا پیروز کند و حفظ نماید. [۱۳]

نباید به این گونه اظهارات خوش‌بینانه‌ی انقلابی گرامشی در خلال این «سال‌های آهن و آتش» اهمیت زیادی داد، استعاره‌ای که او برای نامیدن آن دوره به کار می‌برد. گرامشی قطعاً از دشواری‌هایی که بر سر راه تحقق نظم سوسیالیستی در ایتالیا وجود داشت، آگاه بود؛ می‌دانست که کسب نفوذ قاطع میان اکثریت توده‌هایی که تحت تأثیر حزب سوسیالیست ایتالیا بودند، چقدر دشوار است و شروع به شکل دادن ایده‌هایی کرد که او را در زندان به نظریه‌ی «جنگ موضعی» — نظریه‌ای شامل مبارزه‌ی درازدامن ایدئولوژیک و سیاسی پرولتاریا علیه دشمنان طبقاتی‌اش — سوق داد، تاکتیکی مناسب دوره‌ی از انتظار طولانی و کار آموزشی صبورانه و با دقت. او در اطراف خود «جهانی گسترده و وحشتناک» از تهدیدها و خطرات می‌دید. او میان امید و ناامیدی، میان لحظه‌هایی که واقعیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه او را به این پرسش وا می‌داشت: «چرا کشور ما باید از این فرآیند نوسازی عمومی مستثنی باشد؟» [۱۴] و لحظه‌های دیگری که در برابر خود تنها هرج و مرج و ناشناخته‌ها، گردابی بدون پیامدهای پیش‌بینی‌پذیر می‌دید، در نوسان بود. با این حال، به‌رغم این ملاحظات، منطقی به نظر نمی‌رسد که انکار کنیم، گرامشی، هم به‌عنوان نظریه‌پرداز و هم به‌عنوان مرد عمل، در خلال سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶، به‌ویژه در نوشته‌های رسمی‌اش به‌عنوان رهبر

حزب کمونیست ایتالیا، پیرو وفادار چیزی بود که آن را «تثبیت لنینیستی» پراتیک کمونیستی نه تنها در ایتالیا، بلکه در سراسر اروپا می‌نامید. معیارهای نظری و سازمانی که گرامشی به حزب خود اعمال می‌کرد، همان‌هایی بودند که رهبری کمونیست روسیه تعیین کرده بود. در گزارشی که گرامشی در مه ۱۹۲۵ نوشت (که تنها در ۱۹۳۱ منتشر شد)، می‌گوید که حزب باید سازمان خود را بهبود بخشد و سطح فکری اعضایش را افزایش دهد تا «انقلاب را هدایت و دولت پرولتاریا را اداره کنند.» او می‌گوید حزب «نماینده»ی منافع کل طبقه کارگر است، اما فقط «اراده»ی بخشی از توده‌ها را اجرا می‌کند، پیشرفته‌ترین بخش یعنی پرولتاریا، «که می‌خواهد رژیم موجود را با ابزارهای انقلابی سرنگون کند تا کمونیسم را پایه‌گذاری نماید.» حزب تلاش می‌کند تا اراده‌ی توده‌ها را در جهت سوسیالیستی متحد کند و «می‌داند که نمی‌تواند در این مبارزه که دقیقاً مبارزه‌ای علیه بورژوازی است، بورژوازی را متحد داشته باشد.» این مبارزه در دو جبهه، علیه فاشیسم و علیه «جدایی آونتین» است، [۱۶] [مبارزه‌ای] که هدف آن در هم شکستن ارتجاع و ایجاد حکومتی جدید از طریق برقراری دیکتاتوری آن است.

نکته‌ی مهم این است که در گزارش او درباره‌ی سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا که از ۲۰ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۲۶ در لیون برگزار شد، گرامشی به اکثریت حزب خود به خاطر قرار گرفتن بر زمین بین‌الملل و لنینیسم تبریک گفت و از هم‌زمانش که برای سطح بالاتر «همگنی، انسجام و تثبیت ایدئولوژیک» کار می‌کردند، تمجید کرد. تقریباً همه‌ی موضوع‌ها و لحن اساسی این گزارش، پژواک اصطلاحات و ذهنیت بلشویک‌های روسی دهه‌ی ۱۹۲۰، پس از به دست گرفتن قدرت توسط گروهی پیرامون استالین است.

فضای اخراج‌ها و فرمول‌بندی‌های انعطاف‌ناپذیر و سرسختانه‌ای که گرامشی در نامه‌ی ۱۵ اکتبر ۱۹۲۶ خود به کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه علیه آن اعتراض کرد، برای مدتی که او آزاد بود، همان فضایی بود که او پذیرفت در آن کار کند و به همین دلیل پلاتفرم جناح راست حزب کمونیست ایتالیا را رد کرد، چنان‌که می‌توان در پایان گزارش او از کنگره‌ی لیون مشاهده کرد. سه نکته‌ی غیرقابل قبول در موضع جناح راست به رهبری آنجلو تاسکا از نظر گرامشی عبارت بودند از این که دولت کارگران و دهقانان می‌تواند بر اساس پارلمان بورژوازی تأسیس شود؛ این که سوسیال دموکراسی جناح راست پرولتاریا تلقی شود و نه نباید جناح چپ بورژوازی؛ و این که در ارزیابی از دولت بورژوایی باید بین نقش گروه فشار یک طبقه بر طبقه‌ی دیگر و وظیفه‌ی اقتصادی آن در تولید کالاهایی که نیازهای عمومی جامعه را برآورده می‌کند، تمایز قائل شد. در حالی که نکته‌های اول و دوم بر خلاف تصمیمات سومین کنگره بود، سومین نکته از نظر گرامشی بی‌چون و چرا «خارج از برداشت مارکسیستی دولت» بود. [۱۸] اظهارات جزمی و معیارهای سخت‌گیرانه عمل کمونیستی نظیر این‌ها، اگرچه در نوشته‌های زندان گرامشی کاملاً غایب نیستند، اما او در زندان از آن‌ها فراتر رفت، و این امر تنها به دلایل آشکار سانسور و احتیاط سیاسی نبود.

گرامشی در زندان

ارتباطی ارگانیک بین تجربه‌ی زندان گرامشی، که از ۸ نوامبر ۱۹۲۶ آغاز شد و با مرگ او در ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ به پایان رسید، و شیوه‌ی متفاوتی — متفاوت از مواضعی که از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ اتخاذ کرده بود — وجود دارد که به بازاندیشی مفهوم اراده سیاسی در ارتباط با چشم‌اندازش از مبارزه برای سوسیالیسم پرداخت.

این بدان معنا نیست که گرامشی تمام اندیشه‌هایی را انکار کرد که پیش از زندان مصرانه از آن‌ها دفاع کرده بود. یافتن پیش‌گمانه‌های ایده‌هایی که در **دفترهای زندان** و نامه‌هایش بسط بیش‌تری یافتند، در نوشته‌های پیش از زندان او چندان دشوار نیست. اما ویژگی متمایز یادداشت‌های زندان او در مقایسه با اطمینان‌ها، باورهای تزلزل‌ناپذیر و اظهارات قاطعانه‌ای که در نوشته‌های قبلی‌اش دیده می‌شود، برجسته است. گرامشی به‌رغم درد جسمی و روحی شدید در زندان، تمامیت شخصیت خود را تا لحظه‌ی مرگ حفظ کرد، اما در عین حال — و این ممکن است متناقض به نظر برسد — «فرسایش خردکننده»ی زندگی زندان، به‌ویژه پس از اینکه او در ژوئیه‌ی ۱۹۲۸ به‌عنوان زندانی شماره ۷۰۴۷ به زندان توری منتقل شد، فرآیند روانی دگرگونی‌ای را در او به جریان انداخت که به شکل‌گیری شالوده‌های جدیدی در اندیشه‌ی سیاسی او در زندان یاری رساند.

من فکر می‌کنم که والتینو جراتانا درست می‌گفت که اشاره کرد گرامشی پس از شکست جنبش شوراهای کارخانه‌ای در اوایل دهه‌ی ۱۹۲۰، و پس از «نتیجه‌ی نامطلوب ابتکار جدید [حزب کمونیست ایتالیا] از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ برای مقابله با گرایش‌های پرپیچ‌وتاب وضعیت سیاسی ایتالیا»، تلاش کرد تا در زندان به بازاندیشی شرایط مبارزه برای سوسیالیسم در زمان پراکندگی و فروپاشی جنبش کارگری بپردازد. [۱۹] این قضاوت درستی است، اما در تبیین دلایل بازاندیشی گرامشی کفایت نمی‌کند. باید به یاد داشت که زندانی شماره‌ی ۷۰۴۷ پیش از این دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا، نماینده‌ی مجلس ایتالیا، روزنامه‌نگاری محترمی که بسیاری از او وا همه داشتند و نماینده‌ی بین‌الملل کمونیست بود. ناگهان همه‌ی این مسیرهای عمل سیاسی از دست‌رس او خارج شدند؛ فضای زندگی او به اندازه‌ی سلول و حیاط زندان کاهش یافت؛ زمان اکنون بر اساس روالی سنجیده می‌شد که کاملاً به او تحمیل شده بود، همان‌گونه که به همه‌ی زندانیان تحمیل می‌شد؛ اما شاید برای او دردناک‌تر بود چرا که زندگی گرامشی تا آن زمان به بهای قربانی‌های عظیمی تقریباً یک‌سر وقف مبارزه‌ای شد که اکنون بدفرجام و دور از دست‌رس می‌نمود.

غالب افرادی که شناخت زیادی از گرامشی دارند، با جمله‌هایی که او برای توضیح وضعیت ذهنی زندانی به تانیا شوخت بیان کرده، آشنا هستند، اما این جمله‌ها ارزش تکرار دارد تا تفاوت دیدگاه او در دوران قبل و بعد از زندان برجسته شود:

«سیل افکاری به ذهنم هجوم آورده (گمان می‌کنم این پدیده در میان زندانیان رایج باشد): این فکر که بنا به مفهوم بغرنج گوتته که یادم هست شاعر ما، پاسکولی، را سخت پریشان کرده بود کاری برای ابد بکنم. به عبارتی طبق طرحی مشخص، به طور متمرکز و منظم به چند موضوع بپردازم که زندگی درونی‌ام بر آن‌ها استوار شده و مجذوبم کرده است.» [۲۰]

این قطعه از نامه‌ای که از زندان سن ویتوره در میلان در ۱۹ مارس ۱۹۲۷ نوشته شده، بسیاری از عناصر زندگی درونی گرامشی را به‌عنوان یک زندانی سیاسی در خود دارد: فرایندهای فکری اغلب پروسواس او، تلاش برای درک وضعیتش به‌عنوان یک زندانی، نگرانی‌اش درباره‌ی زمان مادی در مقابل مفهوم ابدیت، هم‌سان دانستن خود با انسان‌های هم‌نظر در فضا و زمان (گوتته و پاسکولی)، و در نهایت نیاز او به تنظیم زندگی درونی‌اش بر اساس یک برنامه‌ی منسجم مطالعاتی. در این‌جا جنبه‌ای از شخصیت گرامشی نمایان می‌شود که به ندرت در دنیای سیاست فعال خود را نشان داده بود؛ جنبه‌ای که اصل اساسی آن از حدود زمانی که برای یک مرد اهل عمل معنا دارد فراتر می‌رفت. در واقع، این نامه باید همراه با نامه‌های ۱۴ ژانویه و ۹ فوریه ۱۹۲۹ خوانده شود، جایی که گرامشی مفهوم جدیدی از نوشتن را بیان می‌کند: دیگر نوشتن وسیله‌ای برای روزنامه‌نگاری مبارزه‌جویانه نبود، بلکه به «بزرگ‌ترین آرمان» او تبدیل شده بود و ابزاری بود که از طریق آن می‌خواست از فقدان آزادی خود رهایی یابد. [۲۱]

ادراک زمان برای گرامشی در زندان، محروم از هر فرصتی برای گذاشتن تأثیری مستقیم بر روند امور انسانی، به‌نحو متناقضی، هم شخصی‌تر و سوژکتیو‌تر شد و هم به افق‌های دورتر گرایش پیدا کرد. هنگامی که برای تانیا توضیح می‌داد که چرا «هر کتابی، به‌ویژه اگر کتاب تاریخی باشد، غنیمت است»، اظهار کرد که حتی «در هر کتاب کم‌ارزشی می‌توان چیز به دردبخوری یافت... به‌ویژه اگر کسی در شرایطی مانند شرایط ما به سر ببرد و نتواند زمان را با واحدهای اندازه‌گیری رایج بسنجد.» [۲۲] گرامشی در نامه‌ای به همسرش در ۲۰ مه ۱۹۲۹، پس از اشاره به رنج خود در دو سال اول زندانی شدنش به دلیل تأخیر در مکاتبات و عدم پاسخ به سوالاتی که مطرح کرده بود، این کلمات روشنگر را درباره وضعیت فعلی ذهنی‌اش اضافه می‌کند:

«بعد با گذر زمان چشم‌انداز دوره‌ی قبلی دور و دورتر شد. هر آنچه در حیطه‌ی احساسات و تمایلاتم اتفاقی و گذرا بود به تدریج محو شد و فقط انگیزه‌ها و محرک‌های اصلی و دائمی زندگی باقی ماندند.» [۲۳]

به نظر من، این همان حسی است که گرامشی به عنوان یک تاریخ‌نگار از عبارت گوتته‌ای «für ewig» به معنای «برای ابد» استفاده کرد؛ اما احتمالاً این عبارت چیزی نزدیک‌تر همانند «در درازمدت» یا «در آینده‌ای دور» را نشان می‌دهد.

در نامه‌ای به خواهرش ترزینا، که آن را در فصل چهارم نیز نقل کردم، گرامشی درباره‌ی دشواری‌ای که در توضیح اعتقادهای سیاسی و اخلاقی خود برای مادرش داشت، صحبت می‌کند:

«احساسات و طرز فکر ما به قدری متفاوت است که مگای عمیق بین ما گشوده است. در نظر او زندانی شدن من مصیبت وحشتناکی است که سلسله‌ی علت‌ها و معلول‌های آن برایش درک‌ناپذیر است؛ اما از نظر من این اسارت حادثه‌ای است از یک مبارزه‌ی سیاسی که نه تنها در ایتالیا بلکه در سراسر جهان ادامه دارد و چه کسی می‌داند تا چند وقت ادامه خواهد داشت.» [۲۴]

سه سال و نیم بعد، در ۲۴ اوت ۱۹۳۱، در نامه‌ای به مادرش، گرامشی بین «مبارزه‌ی فوری» که او طبیعتاً بازنده‌ی آن بود و تلویحاً «مبارزه در درازمدت»، که به نحو مبهمی به آینده‌ای دور گسترش می‌یافت اما حقانیت نهایی‌اش نویدبخش بود، تمایز قائل می‌شود:

«من هرگز درباره جنبه‌ی منفی زندگی‌ام [با تو] حرف نمی‌زنم، اولاً به این دلیل که نمی‌خواهم کسی دلش به حالم بسوزد؛ سربازی بودم که در مبارزه‌ی فوری موفق نشدم، و رزمندگان نمی‌توانند و نباید مورد ترحم قرار بگیرند، اگر آن‌ها جنگیده‌اند، نه به خاطر اجبار بلکه به این خاطر بود که آگاهانه این راه را انتخاب کرده‌اند.» [۲۵]

گرامشی در زندان از ایده‌ی اراده‌ی سیاسی و انرژی‌های سیاسی و اخلاقی که به هدفی انقلابی معطوف شده بودند دست نکشید؛ آن‌چه در او تغییر کرد، همان‌طور که چندین بار گفته شد، چشم‌انداز او درباره‌ی ابزارها و شکل‌های مبارزه در دورانی بود که ارتجاع ضدسوسیالیستی مسلط بود. او در جست‌وجوی تعادل جدیدی بود بین انگیزه‌های اراده و اهدافی که باید به آن‌ها رسید؛ تعادل و دلیل وجودی که به مداخلات سریع و قاطع وابسته نبود، بلکه به واکاوی‌های عمیق‌تر و عینی‌تر نیاز داشت که باید هم در جبهه‌های ایدئولوژیکی، فرهنگی، و فلسفی و هم در سازمان‌دهی سیاسی، اما به‌گونه‌ای متفاوت از آن‌چه تا ۱۹۲۶ از آن طرف‌داری می‌کرد، انجام می‌شد.

گرامشی در نامه‌ای به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۳۱، به خلاصه‌ای از سخن‌رانی خود در کنگره‌ی لیون اشاره می‌کند و با توجه به اتهام‌های مطرح شده علیه او در دادگاه ویژه فاشیستی در ۱۹۲۸، اصرار می‌کند که در آن سخن‌رانی با لحنی «آمرانه» بیان کرده بود که در ایتالیا «کاری که باید انجام شود، "سازمان‌دهی سیاسی" است، نه "تلاش‌های شورش‌گرانه"». [۲۶] با این حال، به رغم انکار هدف‌های «شورش‌گرانه»، آن‌چه

گرامشی در آن سخنرانی مطرح کرد، تغییر تأکید بود، نه تغییر حقیقی مسیر حزب کمونیست ایتالیا، و حتی نه انکار کامل مبارزه‌ی مسلحانه. دیدگاه و ذهنیت گرامشی از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۶ به‌طور چشم‌گیری با لحن «آمرانه» و مبارزه‌جویانه و تهاجمی سخنرانی او در لیون متفاوت است که احساس می‌کرد از سوی کمینترن حمایت می‌شود و به امکان فروپاشی یا سرنگونی فاشیسم در آینده‌ای نزدیک اعتقاد داشت.

جنبه‌ی دیگری از حالت ذهنی گرامشی در زندان وجود دارد که باید به اجمال در قطعات گوناگون **دفترها** به آن توجه کرد. بار دیگر به مسئله‌ی اراده اشاره می‌کنم که در زندان به‌طور ریشه‌ای به مسئله‌ی بغرنج بدل شد. گرامشی گاهی اوقات احساس می‌کرد که از هر گونه انگیزه‌ی اراده محروم است، و عمیق‌تر و عمیق‌تر در قلمروی اعماق اقیانوس‌ها فرو می‌رود، جایی که «بی‌حرکتی مطلق» حکم‌فرما بود و «حتی شدیدترین طوفان‌ها نیز دیگر احساس نمی‌شدند.» [۲۷] اما بیش‌تر اوقات، او از زبانی روشن‌تر و صریح‌تر استفاده می‌کرد، زیرا اراده برای او قوه‌ی بنیادی شخصیت انسانی و مفهوم اساسی در بینش او از جهان سیاسی و اخلاقی بود. این که گرامشی عملاً از آن محروم شده بود و خود را در برابر اقداماتی ناتوان می‌دید که عزیزانش بدون تأیید او انجام می‌دادند بسیار دردناک بود؛ مانعی عبورناپذیر که به نظر من، به تعدیل برداشت او از رابطه‌ی بین اراده‌ی سوپژکتیو و اوضاع و احوال عینی کمک کرد. در این‌جا نمونه‌ای از نحوه‌ی فرمول‌بندی گرامشی درباره‌ی مسئله‌ی اراده در نامه‌ای از زندان به تانیا در ۲۵ ژانویه ۱۹۳۲ آمده است (نامه‌ای که در «واکاوی گرامشی از بند دهم دوزخ» نیز به آن اشاره می‌کنم):

«تو هنوز به‌خوبی درک نکرده‌ای که روان‌شناسی واقعی فرد زندانی چگونه است. آن‌چه بیش‌تر باعث رنج می‌شود، حالت عدم اطمینان، نامعین بودن چیزی است که قرار است از سوی افرادی رخ دهد که نگرهبان زندان نیستند؛ زیرا این وضعیت (اما با تأثیری بسیار متفاوت) به حالت عدم اطمینان و نامعین بودن اضافه می‌شود که در ذات زندانی بودن وجود دارد. آدم پس از رنج زیاد و تلاش فراوان برای خویش‌داری به این وضعیت عادت می‌کند که در مقابل ماشین اداری که در هر لحظه می‌تواند به هر سمت و سویی بکشاندت و ترا مجبور به تغییر عادت‌های ریشه‌دارت کند، شی‌ءای هستی بدون اراده و بدون سوپژکتیویته؛ و بنابراین اگر به این ماشین و حرکات و توقف‌های غیرعقلانی آن فعالیت‌های غیرمنطقی و آشفته‌ی خویشاوندان نیز اضافه شود، فرد زندانی احساس می‌کند که کاملاً خرد و نابود شده.» [۲۸]

گرامشی در **دفترهای زندان**، و در گفت‌وگوها و «درس‌ها»ی او با رفقاییش در زندان — که در دو جلد مفید برای بازسازی تجربه‌های زندان او جمع‌آوری شده‌اند [۲۹] — به چند جنبه‌ی اصلی از بینش خود از جهان وفادار ماند، اما این بینش‌ها با زبانی بسیار پیچیده‌تر از گذشته بیان می‌شدند و با تحلیلی از چشم‌اندازهای سوسیالیسم که واقعیت‌های جدید سیاسی جهانی را در نظر می‌گرفت، تلفیق شدند. نقد

گرامشی از حزب سوسیالیست ایتالیا و احزاب جدایی خواه آونتین هم‌چنان همان چیزی بود که همیشه بود، که گرامشی آن را در تمثیل سگ آبیای خلاصه می‌کند که «برای نجات جان خویش خود را اخته می‌کند تا گیر شکارچی‌هایی نیفتد که برای مصارف پزشکی دنبال بیضه‌اش بودند.» [۳۰] او همانند گذشته بر انضباط، دقت و اراده‌ی متحد حزب تأکید داشت. اما سپس، در میان چنین تأملات و مشاهداتی، نکته‌ای را مطرح می‌کند که هسته‌ی اصلی فکر آن با شجاعت و وضوح بیش‌تری نسبت به گذشته بیان شده است:

«برداشت تاریخی- سیاسی مدرسی و آکادمیک: یگانه جنبش واقعی و شایسته، جنبشی است که صد درصد آگاه باشد و علاوه بر این، با برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده، با جزئیات دقیق، هدایت شود، یا (به معنای دیگر که همان است) با طرح‌واره‌ی انتزاعی منطبق باشد. اما واقعیت سرشار از عجیب‌ترین تصادف‌هاست و وظیفه‌ی نظریه‌پرداز این است که در این عجایب شواهد جدیدی برای نظریه‌اش بیابد، تا عناصر زندگی تاریخی را به زبان نظری ترجمه کند، اما نه برعکس، یعنی واقعیت را با یک طرح‌واره‌ی انتزاعی سازگار کند. واقعیت هرگز با یک طرح‌واره‌ی انتزاعی منطبق نخواهد شد، و بنابراین چنین برداشتی چیزی جز بیان انفعال نیست. (لئوناردو می‌دانست چگونه عدد را در همه‌ی مظاهر زندگی کیهانی کشف کند، حتی زمانی که چشمان نادانان فقط اتفاق و هرج و مرج را می‌دیدند.)» [۳۱]

ما در این‌جا در قطب مخالفِ شکلی از جبرباوری و اعتماد به «قوانین» عینی «توسعه» هستیم که قرار بود ذاتی روند تاریخی دگرگونی سرمایه‌داری به سوسیالیسم جهانی باشند. هنگامی که گرامشی گفت لازم است نظریه با رویدادها تطبیق یابد و نه رویدادها با نظریه، به‌طور ضمنی در مخالفت با گرایش چپ مارکسیستی راست‌آیین بین‌الملل سوم موضع گرفت که از این نوع صورت‌بندی‌های خوشش نمی‌آمد.

این برداشت از واقعیت که فضای زیادی برای «عجیب‌ترین تصادف‌ها» قائل می‌شود، باید کنار مفهوم پیش‌بینی‌پذیری که در **دفت‌های زندان** غالب است قرار گیرد؛ مفهومی که مطابق با فلسفه‌ی غیرتقلیلی ماتریالیسم تاریخی گرامشی، تنها عام‌ترین پیش‌بینی‌ها را مجاز می‌داند، مانند اجتناب‌ناپذیری کشمکش‌های طبقاتی، اما هرگز پیش‌بینی درباره‌ی نتایج و پیامدهای این کشمکش‌ها را مجاز نمی‌داند.

مسئله‌ی پیش‌بینی‌پذیری رویدادهای تاریخی را گرامشی تحت مقوله‌ی عام «مفهوم علم» بررسی می‌کند، که در شکل‌های پوزیتیویستی آن، یکی از هدف‌های اصلی نقد فرهنگی و سیاسی اوست. یادداشت شماره‌ی ۱۵ از دفتر ۱۱ درباره‌ی **جستار [جامعه‌شناختی] مردم‌پسند** نوشته‌ی نیکلای بوخارین حاوی جوهر استدلال گرامشی در این زمینه است؛ بینش تاریخی نهفته در آن نباید از پروبلماتیک جدید اراده و از دغدغه‌های مربوط به زمان که پیش‌تر ذکر شد، جدا شود. در اینجا ما وارد گفتار جدیدی می‌شویم که در آن معنای امر ناشناخته و پیش‌بینی‌ناپذیر که اغلب در نامه‌های زندان او ظاهر می‌شود، جایگاه بس

مهمی دارد. علاوه بر این، ما در این گفتار با برداشتی از تاریخ روبه‌رو هستیم که برای آن «وجوه مشخص» واقعیت «ناگزیر نتایج نیروهای متضاد در حرکت مداومی است که نمی‌تواند به مقادیر ثابت تقلیل داده شود، زیرا کمیت در آن‌ها پیوسته به کیفیت تبدیل می‌شود.» [۳۲]

این اظهارنظر در ادامه در صفحاتی که به اثر بوخارین می‌پردازد به دو قضاوت دیگر منجر می‌شود که به نظر من در زمینه‌ی جزم‌گرایی «علمی» جدیدی که در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ در اتحاد جماهیر شوروی و متعاقباً در احزاب کمونیستی وفادار به کمینترن ظهور کرد، کاملاً ناراست‌آیین به نظر می‌رسند. اول از همه، گرامشی مجموعه‌ای از شرایط را برای علم، یا بهتر بگوییم برای دانشمند منفرد، تعیین می‌کند که اساساً بخشی از یک روش‌شناسی است که من آن را «باز» و «لیبرال» می‌نامم، به این معنا که عاری از قضاوت‌های پیشینی و پیش‌فرض‌های جزمی است. گرامشی می‌نویسد که می‌توان گفت کسی دانشمند نیست که

«کنترل ناچیزی بر معیارهای خاص خود داشته باشد، که مفاهیمی را که به کار می‌برد کاملاً درک نمی‌کند، که اطلاعات و درک اندکی از وضعیت قبلی مسائل درگیر داشته باشد، که در اظهارات خود محتاط نباشد، که به‌جای حرکت در مسیری منطقی، به‌طور دل‌خواهی و گسسته پیش برود، که شکاف‌های موجود در دانش به‌دست‌آمده را نادیده بگیرد و به‌جای اعلام این که موضوعات مورد بحث، موقعیت‌های موقتی هستند که می‌توانند دوباره مورد بازنگری و توسعه قرار گیرند، به راه‌حل‌های صرفاً کلامی یا پیوندهای ظاهری اکتفا کند و غیره. (هر یک از این نکات را می‌توان با نمونه‌های مناسب بسط داد)» [۳۳]

نقدی که گرامشی به ذهنیتی وارد می‌کند که به‌طور غیرانتقادی به شکل پوزیتیویستی از علم گره خورده، با تأکید جدید او در یادداشت‌ها و نامه‌های زندان بر موضوع انقلاب سوسیالیستی (و اراده‌ی سیاسی) به‌عنوان بخشی از یک روند تاریخی و نه به‌عنوان رویدادهایی که یک‌بار و برای همیشه اتفاق می‌افتند، هم‌خوانی دارد. چشم‌انداز زمانی نهفته در نظریه‌ی جنگ موضعی گرامشی سپس او را به همان طرح «غیرمنتظره»ی معروف — یا بدنام، بسته به دیدگاه فرد — مجلس مؤسسان سوق داد که جای‌گزین نظریه‌ای می‌شود که کمینترن در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ مطرح کرده بود یعنی نظریه‌ای که خواستار هجوم فوری برای کسب قدرت بود، بدون تلاش‌های بینابینی برای همکاری و ائتلاف با دیگر گروه‌ها و احزاب ضدفاشیست.

بیش‌تر زندانیان کمونیست و هم‌رزم گرامشی در زندان توری به موضع کمینترن در اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ پایبند بودند، به این معنا که زمان را برای تصرف قاطع قدرت توسط احزاب کمونیستی وفادار به بین‌الملل سوم مناسب می‌دیدند. اختلاف ناشی از این بحث به اخراج یا انزوای هزاران کمونیست منجر شد که اکنون

به‌عنوان منحرفان اصلاح‌ناپذیر در نظر گرفته می‌شدند. این یکی از مسائلی بود که حزب روسیه را به جناح‌های آشتی‌ناپذیر تقسیم کرد و منجر به تبعید لئون تروتسکی و تأسیس بین‌الملل چهارم شد. اگرچه گرامشی با برخی از اصول تروتسکیسم هم‌سو نبود، اما با تروتسکی پیرامون نیاز مبرم چپ کمونیست به اتحاد با متحدان طبقاتی و سیاسی برای دفاع از خود در برابر افراط‌گرایی راست در ایتالیا، آلمان و جاهای دیگر هم‌نظر بود.

دو ویژگی نوین در اندیشه‌ی گرامشی در زندان عبارت‌اند از تأکید او بر وضعیت بین‌المللی که نیروهای سوسیالیستی با آن روبه‌رو بودند — که در صفحات مشهور **دفترهای زندان** درباره‌ی «روابط نیروها» که باید در تدوین سیاستی مؤثر برای جنبش کمونیستی در نظر گرفته شود، بازتاب یافته است — و توسعه‌ی هم‌زمان نظریه‌ی هژمونی او که در آن ایده‌هایش درباره‌ی نقش روشن‌فکران اهمیت زیادی پیدا می‌کند. بررسی کامل این نوآوری‌ها در اندیشه‌ی گرامشی در زندان در اینجا امکان‌پذیر نیست؛ من خود را به چند استدلال که او از ۱۹۲۸ تا اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ ارائه کرد و توسط هم‌زمان حزبی و زندانی‌اش گزارش شده است، محدود می‌کنم.

نکات روشن‌گرانه‌ای که شوستاک ساسون درباره‌ی سیاست‌های گرامشی در زندان مطرح کرد می‌تواند به عنوان چارچوبی برای این ارجاع‌ها به کار برده شود، به‌ویژه در رابطه با نظریه‌ی جنگ موضعی، یعنی نظریه‌ای که تعمیق و غنای درون‌مایه‌ای است که گرامشی پیش از زندانی‌شدنش تنها به‌طور سطحی مطرح کرده بود. ساسون استدلال می‌کند که «این یک دوگانگی نادرست است که جنگ جنبشی را یک مبارزه‌ی تهاجمی و جنگ موضعی را یک مبارزه‌ی دفاعی شناسایی کنیم». این دو جنگ «دو لحظه‌ی جداگانه» نیستند، بلکه بخشی از «یک فرآیند دیالکتیکی واحد» هستند. [۳۴] آنچه در اینجا مطرح است، تغییر در چشم‌انداز تاریخی است که تفکر گرامشی را تحت تأثیر قرار داد، نه انکار مطلق و دائمی ایده‌هایی که او در سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ بیان کرده بود.

از این دیدگاه، روشن می‌شود که گرامشی در ترسیم نظریه‌ی جنگ موضعی خود و پیشنهاد برگزاری مجلس مؤسسان، در تلاش بود نظریه‌ی خود را با رویدادهای تاریخی تطبیق دهد و نه اینکه رویدادهای تاریخی را با نظریه‌ی خود سازگار سازد. این مسئله‌ی پیچیده، اغلب گرامشی و هم‌زمان زندانی‌اش را در برخی بحث‌های داغ درون زندان مشغول می‌کرد.

فاصله رو به افزایش بین گرامشی و خط رسمی حزب کمونیست ایتالیا به‌صورت جمعی توسط مردانی که سرنوشت او را در زندان توری به اشتراک گذاشتند، به یاد آورده می‌شود. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، گرامشی مجموعه‌ای از گفت‌وگوها و «درس‌ها» را برگزار کرد که به‌گفته‌ی جووانی لای، به موضوع‌هایی

همچون ماهیت طبقاتی فاشیسم، روشن‌فکران در جامعه‌ی مدرن، مسئله‌ی جنوب، نقش حزب در مبارزه برای سوسیالیسم، فرضیه‌ی یک دوره‌ی انتقال دموکراتیک پس از سقوط فاشیسم، و نیروهای محرکه‌ی انقلاب در ایتالیا می‌پرداخت که نیاز به دعوت به برگزاری مجلس مؤسسانی داشت که در آن تمامی نیروهای ضد فاشیست شرکت کنند.

توجه جدی به این پرسش فراتر از حیطه‌ی این مقاله است. هدف من ساده‌تر است؛ آن هم نشان دادن راه‌های جدید تفکر و ایده‌های جدید یک زندانی سیاسی که می‌خواست به بحث درباره‌ی مسائل، تحلیل و ارزیابی مواضع مختلف احزاب پردازد و در ذهن هم‌زمان راست‌آیین خود جا بیندازد که

«باید با دشمنان خود عادلانه رفتار کرد؛ به این معنا که باید درک کرد که آن‌ها واقعاً چه می‌گویند و نه اینکه به صورت بدخواهانه بر معانی سطحی و فوری اظهارات آن‌ها تمرکز کرد. اگر هدف ما ارتقاء سطح فکری طرفداران مان است و نه صرفاً ایجاد یک بیابان اطراف خود، با هر وسیله و روشی [که در دسترس است]، این‌گونه باید رفتار کرد.» [۳۵]

این آخرین بخش، که از دفتر ۱۱ به تاریخ ۱۹۳۲-۱۹۳۳ نقل شده، احتمالاً بازتابی است از جدال‌ها و اتهام‌هایی که برخی از هم‌زمانش در توری به او نسبت می‌دادند؛ آن‌ها به هر قیمتی می‌خواستند «شخم‌زن» تاریخ باشند، در زمانی که گرامشی به لحاظ «فلسفی» با وضعیت «کوددهنگی» به تاریخ سازگار شده بود.

* مقاله‌ی حاضر ترجمه‌ی فصل شش از کتاب *The Revolutionary Marxism of Antonio Gramsci* اثر Frank Rosengarten است.

یادداشت‌ها

[۱]. گرامشی ۱۹۷۵، جلد ۲، ص. ۱۱۲۶. اگر دفترچه‌ای که از آن نقل‌قول‌ها برگرفته شده هنوز به زبان انگلیسی منتشر نشده باشد، من ویرایش ایتالیایی ۱۹۷۵ را با شماره جلد مربوطه، همانند این مورد، ذکر کرده‌ام.

[2]. Gramsci 1975, Vol. III, pp. 1762-4.

[3]. Gramsci 1975, Vol. II, p. 1128.

[4]. Mammucari and Misericocchi (eds.) 1979, p. 50.

[5]. Quercioli ed. 1977, p. 152.

[6]. Mammucari and Misericocchi (eds.) 1979, p. 56.

[7]. Quercioli (ed.) 1979, p. 139.

[۸]. نوشته های اولیه گرامشی، مانند «انقلاب علیه سرمایه» در ۲۴ دسامبر ۱۹۱۷، اغلب با دیدگاهی «ارادباورانه» مشخص می شود.

[۸-۱]. جاکومو ماتتوتی (۱۸۸۵-۱۹۲۴) سیاستمدار سوسیالیست ایتالیایی و دبیر حزب سوسیالیست یونیتاریو. در ۳۰ مه ۱۹۲۴، او آشکارا در پارلمان ایتالیا سخنرانی کرد و مدعی شد فاشیست‌های ایتالیایی در انتخابات عمومی ۱۹۲۴ تقلب کرده بودند و خشونت‌شان را محکوم کرد. روز بعد، پلیس مخفی سیاسی بنیتو موسولینی او را ربود و به قتل رساند - م.

[9]. Quercioli (ed.) 1977, p. 167.

[10]. Gramsci 1992, p. 137.

[11]. Gramsci 1992, p. 172.

[12]. Gramsci 1992, p. 236.

[13]. Ibid.

[14]. Gramsci 1992, p. 312.

[۱۵]. این گزارش در نسخه انگلیسی‌زبان نوشته‌های گرامشی در ۱۹۲۵ گنجانده نشده است. بنابراین، منبع من، نسخه ایتالیایی، Gramsci 1967, Vol II. صص. ۵۹۸-۶۰۳ است.

[۱۶]. آونتین نمادین ۱۹۲۴-۱۹۲۴ بخشی از اپوزیسیون ضد فاشیست بود که در ۲۷ ژوئن ۱۹۲۴، در اعتراض به ترور فاشیست جاکومو ماتتوتی، رهبر حزب سوسیالیست واحد، کرسی های پارلمان خود را رها کردند. «اصطلاح آونتین به رویدادی در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد اشاره دارد، "زمانی که مردم روم به نشانه اعتراض به تپه‌ی آونتین عقب‌نشینی کردند. بنگرید به. See Coppa (ed.) 1985, pp. 24-5»

[17]. See 'The Italian Situation and the Tasks of the PCI (Lyons Theses)' in Gramsci 1978, Vol. II, pp. 340-75.

[18]. Gramsci 1967, Vol. II, p. 663.

[19]. Santucci (ed.) 1987, p. 233.

[20]. Gramsci 1994, Vol. I, p. 83.

برای تجزیه و تحلیل ادراکی عبارت für ewig همان‌طور که توسط گرامشی استفاده می شود، بنگرید به Francese 2009.

[21]. Gramsci 1994, Vol. I, pp. 241, 245-6.

[22]. Gramsci 1994, Vol. I, p. 263.

[23]. Gramsci 1994, Vol. I, pp. 265-6.

[24]. Gramsci 1994, Vol. I, p. 177.

[25]. Gramsci 1994, Vol. II, p. 58.

[26]. Gramsci 1994, Vol. II, pp. 96-7.

[27]. Gramsci 1994, Vol. I, p. 229.

[28]. Gramsci 1994, Vol. II, p. 133.

[29]. Quercioli (ed.) 1977, and Mammucari and Miserocchi (eds.) 1979.

[30]. Gramsci 1996, Vol. II, p. 40.

[31]. Gramsci 1996, Vol. II, p. 52.

[32]. Gramsci 1975, Vol. II, p. 1403.

[33]. Gramsci 1975, Vol. II, pp. 1404-5.

[34]. Showstack Sassoon 1987, p. 193.

[35]. Gramsci 1975, Vol. II, p. 1405.

- Coppa, Frank (ed.) 1985, *Dictionary of Modern Italian History*, Westport, CT: Greenwood Press
- Francesca, Joseph 2009, 'Thoughts on Gramsci's Need 'To Do Something for ever,' *Rethinking Marxism*, Vol. 21, No. 1: 54–66.
- Gramsci, Antonio 1967, *Scritti politici*, edited by Paolo Spriano, Rome: Editori Riuniti.
- 1975, *Quaderni del carcere*, 4 Vols., edited by Valentino Gerratana, Turin: Einaudi.
- 1977, *Selections from Political Writings 1910–1920*, edited by Quintin Hoare, translated by John Mathews, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- 1977, *Selections from Political Writings 1910–1920*, edited by Quintin Hoare, translated
- 1978, *Selections from Political Writings (1921–1926)*, edited and translated by Quintin Hoare, New York: International Publishers.
- 1992, *Lettere dal carcere 1908–1926*, edited by Antonio Santucci, Turin: Einaudi.
- 1992–2007, *Prison Notebooks*, edited and translated by Joseph A. Buttigieg, New York:
- 1994 *Letters from Prison*, 1994, 2 Vols., edited by Frank Rosengarten, translated by Raymond Rosenthal, New York: Columbia University Press.
- 1996, *Lettere dal carcere*, 2 Vols., edited by Antonio Santucci, Palermo: Sellerio Editore. by John Mathews, Minneapolis: University of Minnesota Press. Columbia University Press.
- Mammucari, Mario and Anna Miserocchi (eds.), *Gramsci a Roma, 1924–1926*, Milan: La Pietra.
- Quercioli, Mimma Paulesu (ed.) 1977, *Gramsci vivo nelle testimonianze dei suoi contemporanei*, Milan: Feltrinelli.
- Santucci, Antonio (ed.) 1987, *Lecture di Gramsci*, Rome: Editori Riuniti.
- Showstack Sassoon, Anne 1987, *Gramsci's Politics*, Minneapolis: University of Minnesota Press.